



مقاله



استیون کبزر
برگردان: چشم‌انداز ایران

حماقت حمله به ایران

هنر حاضر مقدمه‌های است که استیون کبزر بر چاپ دوم (۲۰۰۸) کتاب «هفته مردان شاه» نوشته است. این کتاب با ترجمه و مقدمه نطفه‌الله میثمی و ارزیابی‌هایی از پروفسور آبراهامیان، عزت‌الله سعیدی و فرید مرعشی توسط دفتر مجامعه منتشر شده است.

سال ۱۹۵۳ در ایران شاید به‌عنوان نقطه عطفی تعیین‌کننده در تاریخ قرن بیستم تلقی شود. با بازگرداندن محمدرضا شاه به تخت طاووسش ایالات متحده پیشرفت درازمدت و کُند ایران به سوی دموکراسی را ناگهان متوقف کرد. شاه با خشونت و سرکوب روزافزون، ۲۵ سال حکومت کرد. سرکوب و وحشیگری او به انفجار اواخر دهه ۱۹۷۰ انجامید که بعدها به انقلاب اسلامی معروف شد. آن انقلاب به روی کار آمدن گروهی از روحانیون به‌شدت معتقد و ضدغرب انجامید که کوشیده‌اند تا به منافع آمریکا در سراسر جهان آسیب وارد کنند.

در ۱۹۵۳ ایالات متحده یک ایرانی ملی‌محبوب را که ارزش‌های بنیادین دموکراتیک آمریکایی را پذیرفته و به آنها اعتقاد راسخ داشت برکنار و به‌جای او یک دیکتاتور بی‌رحم را بر سر کار آورد که کوچکترین اهمیت و احترامی برای ارزش‌های مورد حمایت ایالات متحده قائل نبود. امروزه غرب خود را با رژیم‌های در تهران روبه‌رو می‌بیند که خطرات به مراتب جدی‌تری را نسبت به آنچه او تلاش کرد در ۱۹۵۳ از میان بردارد، متوجه دنیای غرب کرده است. در کاخ سفید اشتیاق حمله به ایران به همان نیرومندی آن زمان به نظر می‌رسد. تصور استدلال‌هایی که برخی از مشاوران بوش برای ترغیب او به انجام چنین اقدامی ارائه می‌کنند چندان سخت نیست. ما دچار حمله‌های ۱۱ سپتامبر شدیم چون کلینتون جرأت و جسارت روبه‌رو شدن و مقابله با خطری فزاینده و رو به رشد را نداشت، این چیزی است که آنها خواهند گفت پس بیایید و با قدرت و قاطعیت تمام تهدیدی را که در حال شکل‌گیری است در نقطه خفه کرده و

نه تنها تاریخ ایران یا حتی خاورمیانه، بلکه تاریخ ایالات متحده و تاریخ جهان را تغییر دهد.

از زاویه دید امروزی - زاویه دید کسانی که از حمله‌های ۱۱ سپتامبر، جنگ عراق و همه تهدیدهای مربوطه که ثبات دنیای مدرن را به چالش طلبیده‌اند جان سالم به در برده‌اند - مداخله

اگر ایالات متحده مأمورانی را برای سرنگونی نخست‌وزیر دکتر محمد مصدق به ایران نفرستاده بود احتمالاً ایران مسیر خود را برای رسیدن به دموکراسی کامل با موفقیت می‌پیمود و می‌توانست در دهه‌های پس از آن، تبدیل به نخستین کشور دموکراتیک مسلمان در خاورمیانه و شاید هم حتی الگویی برای دیگر کشورهای منطقه و فراتر از آن شود. این اتفاق می‌توانست روند تاریخ، نه تنها تاریخ ایران یا حتی خاورمیانه، بلکه تاریخ ایالات متحده و تاریخ جهان را تغییر دهد

بیش از نیم‌قرن از سرنگونی تنها دولت دموکراتیکی که ایران در تاریخ خود داشته است به دست ایالات متحده می‌گذرد. کتاب همه مردان شاه به تشریح آن عملیات سرنوشت‌ساز و تعیین‌کننده و بررسی پیامدهای فاجعه‌بارش می‌پردازد. در واقع به ماجرای واقعی و نمونه‌ای عملی می‌پردازد که باید از آن درس عبرت گرفت. در آن زمان، یعنی سال ۱۹۵۳ (۱۳۳۲) مداخله خشونت‌بار در ایران ایده‌ای خوب به نظر می‌رسید و تا مدتی نیز به نظر می‌آمد موفقیت‌آمیز بوده است. اما اکنون دیگر کاملاً روشن شده که این مداخله نه تنها دهه‌ها تراژدی را برای ایران به ارمغان آورده، بلکه سبب شکل‌گیری و تحریک نیروهایی شده که امنیت ملی آمریکا را به شدت به خطر انداخته‌اند.

با اصرار و فشار نظامیان در واشنگتن برای تدارک حمله‌ای دوباره به ایران، ماجرای حمله اول بیش از پیش اهمیت حیاتی پیدا می‌کند. این داستان به‌خوبی حماقت استفاده از خشونت برای ایجاد تغییر در ایران را نشان می‌دهد. در ۱۹۵۳ ایالات متحده منافع استراتژیک خود را در حمله به رژیم در ایران که با آن مخالف بود جست‌وجو کرده، اما نتایج این اقدام دقیقاً خلاف آن چیزی بود که رهبران آمریکا انتظار داشتند.

اگر ایالات متحده مأمورانی را برای سرنگونی نخست‌وزیر دکتر محمد مصدق به ایران نفرستاده بود احتمالاً ایران مسیر خود را برای رسیدن به دموکراسی کامل با موفقیت می‌پیمود و می‌توانست در دهه‌های پس از آن، تبدیل به نخستین کشور دموکراتیک مسلمان در خاورمیانه و شاید هم حتی الگویی برای دیگر کشورهای منطقه و فراتر از آن شود. این اتفاق می‌توانست روند تاریخ،

آن را به دولت بعدی موکول نکنیم. چرا حمله به ایران؟ آنهایی که طرفدار این ایده هستند پاسخ‌های گوناگونی برای این پرسش دارند: نباید به ایران اجازه داد تا به قدرتی اتمی تبدیل شود؛ ایران تهدیدی برای موجودیت اسرائیل به‌شمار می‌رود، ایران قلب یک «هلال شیعی» در حال رشد است که خاورمیانه را بی‌ثبات می‌سازد؛ انقلاب ایران تبدیل به ساختاری شده که این ساختار از گروه‌های رادیکال در کشورهای اطراف پشتیبانی می‌کند که در این راستا سربازان امریکایی هم کشته می‌شوند. یک استدلال ژئوپولیتیک نیز برای حمله به ایران وجود دارد. از زمان آغاز دوران جنگ سرد، ایالات متحده از یک کشور در خاورمیانه به‌عنوان سکویی برای اعمال قدرت خویش در سراسر منطقه استفاده کرده است. برای مدت یک ربع قرن آن کشور، ایران تحت حکومت شاه بود. اکنون آن کشور، عربستان سعودی است،

صرف‌نظر از آنچه که ممکن است سیاست‌گذاران واشنگتن یا جای دیگر بگویند، هیچ کشوری هرگز بدون توجه و چشم‌داشت به منابع نفت ایران با آن کشور تعامل نخواهد کرد. این امر بویژه در مورد دولت بوش صدق می‌کند که بیش از هر دولت دیگری در تاریخ امریکا پیوند تنگاتنگ و نزدیکی با صنایع نفتی داشته است. بوش و اطرافیانش شاید دلایل دیگری نیز برای دچارشدن به وسوسه حمله به ایران داشته باشند. برخی برخلاف همه شواهد، بر این باورند که کلید پیروزی در عراق، نابودی رژیم ایران است. خود بوش بارها گفته است که تاریخ، او را تیرنه خواهد کرد؛ استدلالی که می‌تواند برای توجیه حتی ابلهانه‌ترین تصمیمات رئیس‌جمهوری استفاده شود. درون این استدلال انگیزه‌های مبهم و غیرمنطقی نهفته است. رهبران امریکایی و مؤکداً خود بوش بر این

باورند از آنجا که ایالات متحده یک ابرقدرت است، این حق و وظیفه را دارد که هرگاه مشکلی در هر گوشه جهان بروز کند، رأساً وارد عمل شده و به دلخواه خود با آن برخورد کند. تاریخ چنین تمایل و اشتیاقی دست‌کم به دوران مورخ یونانی توسیدید (Thucydides) برمی‌گردد که نوشت «ملت‌ها در صورت داشتن امکان و قدرت کافی، تمایل ذاتی شدیدی به حکومت کردن دارند.»

به‌تازگی در یک مطالعه انجام‌شده در مورد جنگ اسپانیا، امریکا که می‌تواند در اوضاع امروزی بسیار سودمند و کارگشا واقع شود. مورخ انگلیسی جوزف اسمیت می‌نویسد؛ اشتیاق امریکا برای حمله به کشورهای خارجی از «یک خودبزرگ‌بینی ملی بیش از اندازه و وابستگی احساسی و غیرمنطقی به قدرت ملی» ناشی می‌شود. برخی در واشنگتن معتقدند هجوم و لشکرکشی، سربگون کردن و اشغال کردن سرزمین‌های دیگر، صرفاً اعمالی هستند که همه ملت‌های بزرگ انجام می‌دهند. طبق استدلال آنها، در غیر این صورت داشتن قدرت بی‌معنی و مفهومی بوده و هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نخواهد بود. بوش پیش از اقدام حمله به عراق اظهار داشت: «در این مقطع تاریخی، در صورت بروز هر مشکلی، وظیفه برخورد و رفع آن برعهده ماست.»

طبق معیارهای او ایران مطمئناً به یک «مشکل» تبدیل شده که نشان می‌دهد ممکن است او تصمیم به صدور دستور حمله به آن برای «برخورد با مشکل و رفع آن» بگیرد. پیش از آن که قدرت‌های بزرگ تصمیم‌های حساس و سرنوشت‌ساز و تأثیرگذار در سطح جهانی را اتخاذ کنند، رهبرانشان قاعدتاً تجربه‌های تاریخی را در نظر گرفته و آنها را سرلوحه اقدامات خود قرار می‌دهند.

هر بحث جدی درباره ایران کنونی و مطمئناً هر بحث و جدلی پیرامون این که آیا ایالات متحده باید در آنجا مداخله کند یا نه، باید با در نظر گرفتن و بررسی آنچه که پس از مداخله اول رخ داد، همراه باشد. در ۱۹۵۳ ایالات متحده مشتاق رسیدن به اهداف کوتاه‌مدت، عملیاتی را به اجرا گذاشت که هم برای ایران و هم برای خود امریکا فاجعه‌بار بود، اما برخی در واشنگتن معتقدند آن ماجرا هیچ ربطی به دوران کنونی ندارد. آنها بر این باورند که این بار ایالات متحده می‌تواند به ایران حمله کرده و پیروز از کارزار بیرون آید. افراد گوناگونی از امریکایی‌های برجسته و سرشناس، تصمیم جورج بوش برای حمله و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ را ابلهانه‌ترین اشتباه استراتژیک انجام‌شده در طول تاریخ کشورشان می‌دانند. اکنون حمله به ایران شاید از آن هم فاجعه‌بارتر باشد. این اقدام



در ۱۹۵۳ ایالات متحده یک ایرانی ملی محبوب را که ارزش‌های بنیادین دموکراتیک امریکایی را پذیرفته و به آنها اعتقاد راسخ داشت برکنار و به جای او یک دیکتاتور بی‌رحم را بر سر کار آورد که کوچکترین اهمیت و احترامی برای ارزش‌های مورد حمایت ایالات متحده قائل نبود

اما چشم‌انداز ثبات درازمدت در آنجا نامعلوم و نامشخص بوده و چندان امیدوارکننده به نظر نمی‌رسد. این خیال و رؤیا که عراق پس از حمله امریکا به آن کشور و اشغال آن تبدیل به متحد کلیدی ایالات متحده در منطقه خواهد شد، اکنون دیگر کاملاً رنگ باخته است. برخی در واشنگتن طرحی دیگر را در سر می‌پروراندند: پس از حمله امریکا به ایران و با فرونشستن گرد و خاک آن، این کشور به ثبات رسیده و رویکرد دوستانه‌ای نسبت به ایالات متحده خواهد داشت.

روشن‌ترین دلیل حمله به ایران، دسترسی به مخازن ذخایر نفت و گاز سرشار آن خواهد بود. هنگامی که وینستون چرچیل در ۱۹۲۰ اقدام به در اختیار گرفتن صنعت نفت ایران کرد، آن را «هدیه‌ای از سرزمین افسانه‌ها و فراتر از شیرین‌ترین رؤیاهای ما» نامید که هنوز هم این‌گونه است.

می‌تواند رهبران آن کشور را به قهرمانان مقاومت اسلامی تبدیل کرده، انگیزه‌ای قوی به آنان برای اقدام متقابل خشونت‌بار ضد منافع آمریکا در سراسر جهان بخشیده؛ ملی‌گرایی ایرانی، اتحاد میان سرزمین‌های شیعی و افراط‌گرایی اسلامی را تقویت کرده و در نتیجه افراد بی‌شمار تازه‌ای را برای اهداف تروریستی جذب و استخدام کند؛ جنبش آزادیخواهی ایران را تضعیف و چشم‌انداز هرگونه تغییر و تحول سیاسی را برای دست‌کم یک نسل دیگر تیره و تار و نابود کرده؛ مردم ایران را به دشمنان ایالات متحده تبدیل ساخته؛ ایالات متحده را ناگزیر به حضور پیوسته و نامحدود در خلیج فارس و درگیری تمام‌عیار در منطقه نموده و به این ترتیب دشمنان جدیدی برای آمریکا پدید آورده؛ سبب برانگیختن خشم دولت شیعه عراق که آمریکا برای آرام کردن خشونت در آنجا به آن تکیه کرده است شده و به احتمال زیاد سبب وقفه در جریان نفت خاورمیانه و به تبع آن ایجاد آشفتگی در اقتصاد کشورهای غربی و به نابودی کشاندن آنها شود.

با توجه به چنین نتایج و پیامدهای احتمالی، چرا باید ایالات متحده به ایران حمله کند؟ آنهایی که طرفدار چنین اقدامی هستند می‌گویند این کار سبب تحقق سه مسئله می‌شود:

جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح‌های گسترده جمعی، سرنگونی یک رژیم شدیداً ضد آمریکایی و به قدرت رساندن دولتی تازه که دموکراتیک و طرفدار آمریکا خواهد بود. دولت یادشده بنا بر فرض این افراد به کمپانی‌های نفتی آمریکایی اجازه دسترسی آزاد به نفت ایران خواهد داد و این فرصت را در اختیار ایالات متحده خواهد گذاشت که نفوذی را که زمانی در ایران داشته دوباره به دست آورد. این خیال‌ها و توهمات به همان اندازه که بچ و گول زنده می‌باشند خطرناک هستند. ایران یکی از کهن‌ترین کشورها و تمدن‌های جهان است. تاریخ آن مملو از شکوه و عظمت بوده و شخصیت‌ها و رهبرانی بزرگ اسطوره‌ای مانند کوروش کبیر، خشایارشا و داریوش کبیر و نیز شاعران و متفکرانی جهانی که نقشی بی‌حد و حصر و وصف‌ناپذیر در شکل‌گیری فرهنگ و تمدن جهانی ایفا کرده‌اند را به خود دیده است. این پیشینه غنی به ایرانیان حس قدرتمندی از غرور ملی، عشق و وابستگی شدید به میراث کهن خویش و هویتی ملی بخشیده است که بسیار فراتر از پرچم تکان‌دادن و شعار دادن‌های توخالی که مشخصه انواع سطحی میهن‌پرستی است می‌باشد. ایرانیان به نظامی که اکنون بر آنها حکومت می‌کند انتقادها و اعتراض‌هایی دارند، اما

این موضوع کوچکترین خطلی در پیوند میان آنان و هویت ملی ایرانی‌شان پدید نمی‌آورد، همه آنها این را می‌دانند که وقتی ایالات متحده پا به عرصه وجود گذاشت، چندین هزار سال از عمر کشور آنان گذشته بود. صرف‌نظر از دیدگاه‌ها و باورهای سیاسی آنها، بیشترشان وقتی تهدیدهای واشنگتن را می‌شنوند به شدت خشمگین می‌شوند.

با مشاهده افتضاح جاری در عراق، روز به روز این نظریه که ایالات متحده می‌تواند با بمباران ایران دموکراسی را در آن حاکم کند، بیشتر مضحک و مسخره جلوه می‌کند، گرچه برای ایرانی‌ها، این موضوع تضاد ویژه و غم‌انگیزی را تداعی می‌کند. برخلاف بسیاری از امریکایی‌ها، همه آنها می‌دانند که در ۱۹۵۳ دموکراسی در ایران در حال تکوین بود که ایالات متحده با مداخله خود آن را سرکوب کرد. با توجه به این واقعیت تاریخی، شاید بتوان به ایرانیان حق داد که پیشنهاد کنونی امریکایی‌ها برای کمک به آزادی آنان را به دیده تعجب، شک و تردید بنگرند.

شاید به جرأت بتوان گفت هیچ ایرانی باور نمی‌کند که امریکایی‌های طرفدار حمله به ایران قصدشان از این کار واقعاً رهایی و آزادی آنها و کشورشان باشد. همچنین بسیاری از آنها در این تردید دارند که همه تمرکز و توجه ایالات متحده عمدتاً معطوف ناپودی برنامه اتمی ایران باشد؛ برنامه‌ای که خود ایالات متحده برای نخستین بار در زمان حکومت شاه در دهه ۱۹۷۰ آن را به ایران

از زمان آغاز دوران جنگ سرد، ایالات متحده از یک کشور در خاورمیانه به عنوان سکویی برای اعمال قدرت خویش در سراسر منطقه استفاده کرده است. برای مدت یک ربع قرن آن کشور، ایران تحت حکومت شاه بود. اکنون آن کشور، عربستان سعودی است، اما چشم‌انداز ثبات درازمدت در آنجا نامعلوم و نامشخص بوده و چندان امیدوارکننده به نظر نمی‌رسد

پیشنهاد کرد و بیشتر ایرانی‌ها آن را حق طبیعی کشورشان می‌دانند. و رای این انگیزه‌های اعلام شده و و رای تهدیدات روزافزونی که ناواخته شدن طبل جنگ در واشنگتن بر شدت‌شان افزوده می‌شود، ایرانی‌ها پروژه‌های سودجویانه و خائنانه را می‌بینند که قصدش غارت کشورشان است. آنها بر این باورند که ایالات متحده می‌خواهد ایران را به چیزی میان یک متحد و مستعمره خود تبدیل کرده و نفت آن را غارت نموده و در خاک آن پایگاه‌های نظامی بسازد. این همان دلیل اصلی و حقیقی مذاخله ایالات متحده در ۱۹۵۳ در ایران بود و دلیلی وجود ندارد که خلاف آن را باور کرده و فکر کنیم در اهداف ایالات متحده تغییری اساسی و ۱۸۰ درجه‌ای حاصل شده است.

از زمان روی کار آمدن دولت بوش در سال ۲۰۰۱ تاکنون، حمله‌های لفظی بچ و نمایشی به ایران، بخش عمده‌ای از شماره‌ها و تبلیغات واشنگتن را به خود اختصاص داده است. بوش در اظهار نظری معروف ایران را بخشی از محور شرارت در دنیا خواند. او در سومین سخنرانی رسمی خود ایران را اصلی‌ترین کشور حامی تروریسم در جهان خوانده و به دنبال آن هشدار داد که تبدیل ایران به قدرتی هسته‌ای امری غیرقابل قبول و تحمل‌ناپذیر خواهد بود. معاون رئیس‌جمهور، دیک چینی، ایران را در صدر فهرست مناطق دردمساز و مشکل‌آفرین جهان قرار داده است.

وزیر خارجه، کاندولیزا رایس پرونده حقوق بشر در ایران را سیاه و انزجارآور توصیف کرد. جان بولتون، نماینده پیشین ایالات متحده در سازمان ملل اصرار می‌ورزد اکنون وقت آن است که هر چه بیشتر بر ایران فشار آورده شود و در صورتی که تحریم‌ها و دیگر تدابیر تهدیدآمیز نتوانند رژیم ایران را به تغییر رفتار وادار کنند، به نظر او باید گزینه استفاده از زور را مدنظر قرار داد.

ساناتور جوزف لیبیرمن، یکی از وفادارترین حامیان بوش در زمینه مسائل سیاست خارجی، به یک گفت‌وگو کننده تلویزیونی گفت اگر ایرانی‌ها «از قوانین پیروی و تبعیت نکنند، ما ناگزیر از استفاده از زور خواهیم بود و از نظر من این اقدام به معنی تدارک عملیات نظامی برای بازداشتن آنها از ادامه کارهایی است که در حال انجام آن هستند»

لیبرمن از استدلالی تازه برای توجیه طرفداری‌اش از حمله به ایران استفاده کرد. او ایران را متهم به کمک به شورشیان مسلح عراقی کرد و این که این کمک و حمایت به کشته شدن بیش از ۲۰۰ سرباز امریکایی انجامیده است. این استدلال در نوع خود جالب توجه است. در خلال جنگ ویتنام، اتحاد جماهیر شوروی

با تأمین سلاح و مهمات مورد نیاز ویتنام شمالی، موجب کشته شدن ده‌ها هزار سرباز و نظامی آمریکایی شد. چین نیز همین کار را در مورد متحد خود کره شمالی در دهه ۱۹۵۰ انجام داد. ایالات متحده در آن زمان به این تأمین کنندگان سلاح حمله نکرد. دولت ساندنست نیکاراگوئه نیز در دهه ۱۹۸۰ زمانی که سلاح‌های آمریکایی و جنگجویان آموزش دیده توسط آمریکا به کشتار سربازان و غیرنظامیان نیکاراگوئه می‌پرداختند، چنین کاری نکرد و درصدد حمله به ایالات متحده برنیامد.

کمک به دوستان در خلال جنگ تاکتیکی است که به اندازه «جنگ غیرمستقیم دو قدرت از راه کشورهای واسطه» قدمت و سابقه دارد. حال که دولت بوش سخت نیازمند و به دنبال یافتن مقصری برای ناکامی‌هایش در عراق است، لیرمن اصرار دارد ایالات متحده با اقدام شدید نظامی، ایرانیان را از کشتن آمریکایی‌ها در عراق بازدارد.

ایمن شعارها و لفاظی‌های تهدیدآمیز شاید بتواند کشورهای کوچک، فقیر، منزوی و بدون اعتماد به نفس و ضعیف را بترساند، اما وقتی در برابر ملت مغرور و بزرگی مانند ایران به کار رود، اثر معکوس خواهد داشت. در درجه اول سبب تقویت، استحکام مقاومت، پایداری و همستگی مردم ایران می‌شود که مانند همه ملت‌های دیگر اصلاً دوست ندارند گروهی قلدر به آنها امر و نهی کنند. بریتانیا که از مدت‌ها پیش از آمریکا دشمن ایران بوده است، به نظر می‌رسد از این تجربه بند و عبرت گرفته است. در سال ۱۹۵۳ سرویس مخفی بریتانیا در سرنگونی نخست‌وزیر مصدق با CIA همکاری کرد و در طول قرن بیستم احساسات ضدبریتانیایی تقریباً همیشه بسیار بیشتر و شدیدتر از احساسات ضدآمریکایی بوده است. با این حال هنگامی که گارد ساحلی ایران در بهار ۲۰۰۷ نوزده دریانورد و نظامی انگلیسی را که به گفته آنها به صورت غیرقانونی وارد آب‌های ایران شده بودند دستگیر و به اسارت گرفتند، رهبران بریتانیا به گونه‌ای کاملاً متفاوت با واکنش احتمالی رهبران آمریکایی در صورت قرار گرفتن در شرایط مشابه، رفتار کرده و واکنش نشان دادند. نخست‌وزیر، تونی بلر مکرراً بر این نکته تأکید کرد که برای آزادی نظامیان کشورش تنها از راه‌های دیپلماتیک اقدام خواهد کرد و به صراحت و روشنی استفاده از زور را منتفی دانست. دولت ایران که آشکارا تحت تأثیر قرار گرفته بود خیلی زود اسیران را آزاد کرد. حادثه‌ای که می‌توانست به سادگی و به سرعت تبدیل به بحرانی دامنه‌دار و به شدت



صرف نظر از آنچه که ممکن است سیاست‌گذاران واشنگتن یا جای دیگر بگویند، هیچ کشوری هرگز بدون توجه و چشم‌داشت به منابع نفت ایران با آن کشور تعامل نخواهد کرد. این امر بویژه در مورد دولت بوش صدق می‌کند که بیش از هر دولت دیگری در تاریخ آمریکا پیوند تنگاتنگ و نزدیکی با صنایع نفتی داشته است

بی‌ثبات کننده شود از راه مذاکره حل و فصل شد، بدون این که آبروی هیچ یک از دو طرف رفته باشد.

رهبران آمریکا نه تنها هیچ فرصتی را برای تهدید و تحریک ایران از دست نمی‌دهند، بلکه سلسله عملیاتی را نیز با هدف بی‌ثبات کردن رژیم اسلامی حاکم بر آن به اجرا در آورده‌اند. اگر رژیم تهران این قدر کامل و دقیق از این اقدام‌ها آگاه نبود می‌شد به نوعی این عملیات را سری و محرمانه تلقی کرد. بخشی از پروژه آمریکا این است که ده‌ها میلیون دلار - که آشکارا توسط کنگره اختصاص داده شده است - برای گروه‌هایی در درون ایران که دموکراسی‌خواه تلقی می‌شوند فرستاده شود. جای تعجب ندارد که این اقدام سبب شده تا روحانیان حاکم بر

ایران هر نهاد و تشکل خصوصی و غیردولتی را در ایران به چشم یک ابزار بالقوه برای تهاجم، خرابکاری و براندازی از سوی آمریکا ببینند. مخالفان و فعالان سیاسی ایرانی گزارش می‌دهند هنگامی که دستگیر می‌شوند، بازجویان آنها تقریباً منحصراً بر این پرسش متمرکز می‌شوند که پول و منابع مالی آنان از کجا تأمین می‌شود و آیا چیزی از پول‌های آمریکایی در آن موجود است یا نه؟

افزون بر این تلاش ناشیانه برای تغییر چشم‌انداز سیاسی درون ایران، ایالات متحده در شکل‌های مستقیم‌تری از مداخله نیز درگیر شده است. آمریکا ناوهای هواپیمابر و تجهیزات نظامی به خلیج فارس فرستاده و بمب‌افکن‌های غول‌پیکر خود را در قطر مستقر کرده است. به علاوه، براساس گزارش‌های خبری، ایالات متحده به‌طور سری آغاز به تسلیح و تأمین منابع مالی گروه‌های مسلح درون ایران از جمله کردها، بلوچ‌ها، آذری‌ها و دیگر اقلیت‌های قومی درون ایران که مسئول ترور مقامات ایرانی و شماری از اعضای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستند، کرده است. اینها انواع گوناگون فشارهایی هستند که به قصد ایجاد ترس، وحشت و نگرانی نزد حکومت ایران اعمال می‌شوند. به‌جای این، فشارهای یادشده باعث شده‌اند نظام، مخالفان و منتقدان خویش را با شدت بیشتری مهار کند. به نظر می‌رسد تئوری نهفته در سیاست ایالات متحده نسبت به ایران این باشد که رژیم ایران ضعیف بوده و در برابر شکل‌های متعارف فشار آسیب‌پذیر است. در واقع اکنون رژیم قدرتمندتر از هر زمان دیگری است. فروپاشی اتحاد شوروی که از تنش و فشار موجود بر مرزهای شمالی ایران کاسته و به ظهور نیم دوجین کشور جدید با بیشترین جمعیت مسلمان انجامید، شمار بسیاری فرصت‌های تازه استراتژیک در اختیار ایران گذاشته است. قیمت‌های بالای نفت به این کشور قدرت اقتصادی تازه‌ای در سال‌های آغازین قرن جدید بخشیده است. سپس به گونه‌ای کاملاً غیرمنتظره، ایالات متحده که خواهان رهبری یک ائتلاف بین‌المللی ضد ایران است، با ناپدید شدن دو رژیمی که ایران بیشترین وحشت را از آنان داشت، بزرگترین خدمت را به ایران کرد. رژیم طالبان در افغانستان که توسط افراط‌گرایان سنی به شدت ضد ایرانی رهبری می‌شد و دولت صدام حسین در عراق که در دهه ۱۹۸۰ جنگی ویرانگر را با ایران انجام داده بود.

از زمان حمله ایالات متحده به عراق و اشغال آن، نفوذ ایران پیوسته در خاورمیانه رو به افزایش بوده است. دولت جدید عراق تحت تسلط شیعیان است که پیوند بسیار نزدیکی با ایران دارند و با

آن همکاری می کنند. حامد کرزای در افغانستان، ایران را دوست و برادر بسیار عزیز کشور خود می خواند. در لبنان، رژیم ایران صاحب دستاوردی شد که شاید بسیاری از مسلمانان آن را بزرگترین پیروزی در سال ۲۰۰۶ بدانند، وقتی گروه شبه نظامی حزب الله که تحت هدایت و حمایت ایران است توانست در برابر هجوم همه جانبه اسرائیل مقاومت کرده و آن را ناکام بگذارد و سپس عملیات بازسازی پس از جنگ را نیز برعهده بگیرد.

با غرق شدن عراق در آشوب، هرج و مرج و درگیر بودن سوریه و مصر با مشکلات و چالش های داخلی، ایران به تنها قدرت مسلمان خاورمیانه که دارای قدرت تأثیرگذاری در فراتر از مرزهایش می باشد، تبدیل شده است. ایران نفوذ خود را در عراق، لبنان، سوریه، فلسطین و نیز روی گروه ها و عناصری مانند حزب الله، حماس و جهاد اسلامی افزایش داده است. در هیچ دوره ای از تاریخ معاصر، ایران به قدرتمندی کنونی نبوده است. این امر عمدتاً به خاطر اقدام های عامدانه ایالات متحده بوده است. افزایش قدرت و نفوذ ایران حاصل تلاش خود این کشور نبوده است؛ رهبران آن صرفاً از اشتباه های مکرر امریکا بهره برداری می کنند.

ایالات متحده با سرنگونی دولت دکتر محمد مصدق در ۱۹۵۳، پیشرفت ایران به سوی آزادی و دموکراسی را به شکلی خشنوت بار متوقف کرد و نتیجه درازمدت این اقدام برای هر دو کشور، ویرانگر و فاجعه بار بود. نیم قرن بعد، گروهی دیگر از رهبران امریکا دستور حمله به عراق و اشغال آن را صادر کردند که اثرات آن به همان اندازه فاجعه انگیز بوده است. با وجود این افشاح ها و رسوایی ها، برخی در واشنگتن هنوز بر این باورند که اقدام نظامی می تواند نتیجه مثبتی در ایران داشته باشد. این ایده هیچ کس را به اندازه آزادیخواهان ایرانی که با وجود مشکلات فراوان به دنبال ایجاد اصلاحات در سرزمین خود هستند، نگران و هراسان نمی کند.

فعال سیاسی و منتقد ایرانی، اکبر گنجی که مدت شش سال را در زندان سپری کرد، در سال ۲۰۰۷ به گفت و گو کننده گفت: «شکی نیست که دولت ایران در نقض حقوق اولیه شهروندانش مسئول است، اما حمله نظامی به ایران راهکار مؤثر و مناسبی برای پاسخ به این قانون شکنی ها نیست... هرگونه حمله به ایران برای مردم بی گناه ایران و منطقه نتیجه ای جز ویرانی و فاجعه به بار نخواهد آورد... این اقدام تنها باعث تقویت و گسترش بنیادگرایی در منطقه و دامن زدن و تقویت این باور که غرب یهودی - مسیحی به رهبری ایالات متحده

در حال تهاجم به جهان اسلام از افغانستان و فلسطین گرفته تا عراق و ایران است، می شود... تهدیدهای کنونی از سوی ایالات متحده سبب شده اند تا دولت ایران با دستی بازتر و به نام امنیت ملی به مهار جامعه مدنی ایران پردازد و فضای بحث و گفت و گو درباره دموکراسی و آزادی چنان تیره و تار و لوث شود که برخی از اصلاح طلبیان ایرانی خود را در

میان فشارهای داخلی و تهاجم خارجی گرفتار ببینند. تغییر رفتار سیاسی در ایران ضروری است، اما از راه مداخله خارجی حاصل نخواهد شد.» در همان گفت و گو، گنجی به نکته ای اشاره کرد که هر چقدر هم تکرار شود باز کم خواهد بود. او گفت ایالات متحده به دلیل نقشش در سرکوب و خفه کردن دموکراسی در ایران در نیم قرن پیش،



هر بحث جدی درباره ایران کنونی و مطمئناً هر بحث و جدلی پیرامون این که آیا ایالات متحده باید در آنجا مداخله کند یا نه، باید با در نظر گرفتن و بررسی آنچه که پس از مداخله اول رخ داد، همراه باشد

افراد گوناگونی از امریکایی های برجسته و سرشناس، تصمیم جورج بوش برای حمله و اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ را ابلهانه ترین اشتباه استراتژیک انجام شده در طول تاریخ کشورشان می دانند. اکنون حمله به ایران شاید از آن هم فاجعه بارتر باشد

هیچ جایگاه و اعتباری به عنوان معرفی کننده دموکراسی به ایران ندارد و از آن زمان به این سو نیز هیچ گونه علاقه ای به توسعه جامعه مدنی در ایران از خود نشان نداده است.

گنجی افزود: «به باور من، بیشتر ایرانیان در نگرشی کلی نسبت به سیاست خارجی امریکا با یکدیگر اشتراک دارند.» او ادامه داد «آنها بر این باورند که ارزش و اهمیت ایران برای امریکا صرفاً به خاطر ذخایر فراوان انرژی آن و جایگاه ژئوپولیتیک آن در منطقه است و فرهنگ و تمدن ایران و توسعه اقتصادی - اجتماعی آن، صلح و ثبات آن و رفاه و حقوق اساسی شهروندان آن هیچ جایگاهی در تصمیم گیری ها و ملاحظات سیاسی سیاستگذاران امریکایی ندارند... ایرانیان هیچ گاه کودتای مورد حمایت امریکا در ۱۳۳۲ را که به سرنگونی دولت ملی، میانه رو و دموکراتیک دکتر محمد مصدق انجامید و سرآغاز یک دیکتاتوری خفقان آور شد، فراموش نخواهند کرد. با این اقدام ایالات متحده، جامعه ایران یکی از مهمترین فرصت های طلایی تاریخی خود برای دستیابی به دموکراسی و نهادینه کردن آن را از کف داد.»

ایالات متحده هنوز که هنوز است بهای سنگین آن مداخله بی جای خشنوت بار در ایران را می پردازد. اگر اکنون نیز دوباره به ایران حمله کند، ایرانیان برای نیم قرن دیگر از ایالات متحده

متنفر خواهند بود. امریکایی‌های عاقل و دوراندیش این را به‌خوبی تشخیص می‌دهند. پروفیسور آ.ریچارد نورتون از دانشگاه بوستون، کارشناس و صاحب‌نظر در مورد جنبش‌های سیاسی مسلمان که از مشاوران گروه دوحزبی مطالعات عراق (جیمز بیکر - لی هیلتون) بوده، هشدار داده که «هرگونه حمله ایالات متحده باعث تضعیف و به حاشیه‌راندن صداها و نظرات واقع‌گرا در ایران، ترغیب ایران به دردمسر آفرینی و ایجاد مشکلات جدی برای ایالات متحده در عراق و دیگر مناطق و احتمالاً ایجاد اختلال در تجارت بین‌المللی نفت خواهد شد.» میلت بردن (Milt Bearden)، افسر پلیس CIA که جنگ مورد حمایت امریکا در افغانستان را در دهه ۱۹۸۰ هدایت و رهبری می‌کرد، نظریه حمله به ایران را دیوانگی محض خوانده و تأکید کرده که رفتن به جنگ ایران، به سود هیچ‌کس به‌جز ایران نخواهد بود، حتی رابرت گیتس، پیش از آن که به وزارت دفاع منصوب شود، عضو تیمی بود که وظیفه مطالعه گزینه‌های پیش روی امریکا برای برخورد با ایران را برعهده داشت و در پیش گرفتن رویکرد استراتژیک بازمینی شده مبنی بر تعامل و گفت‌وگو را پیشنهاد کرده بود.^(۱)

نخستین جنبه ضروری رویکرد اصلاح‌شده مذکور باید تعهد ایالات متحده به انجام مذاکرات مستقیم و بی‌قید و شرط با دولت ایران باشد. با توجه به تمایل امریکا برای مذاکره با انواع و اقسام رژیم‌های ارتجاعی، خودداری آن از نشستن با ایران بر سر میز مذاکره صرفاً گنجینه‌کننده و عجیب نیست، بلکه می‌تواند بر پیچیدگی و وخامت اوضاع نیز بیفزاید. در ظاهر، دلیل این امر پیروی از اصلی نه‌چندان متداول است که بر مبنای آن نباید هیچ‌گاه با دشمن مذاکره کرد. مقامات دولت بوش اظهار داشته‌اند که مخالف گفت‌وگو در سطحی گسترده با ایران هستند، زیرا نمی‌خواهند ایران در برابر رفتار بد و گستاخانه‌اش پاداش دریافت کند. اما باید گفت اتفاقاً کشورهایی که دشمن هستند و «رفتار بد» از خود نشان می‌دهند دقیقاً همان‌هایی هستند که باید هر ملتی تعامل و گفت‌وگو با آنان را در صدر اولویت‌هایش قرار دهد، بویژه هنگامی که آن کشورها قدرتمند و دارای نفوذ بوده و مانند آنچه امروز در مورد ایران صادق است و گفته می‌شود تهدیدی روزافزون برای امنیت جهانی به‌شمار می‌روند.

قلدری، انتقاد شدید و محکوم کردن، تهدید و ارباب و خواسته‌های غیرمنطقی نمی‌توانند اساس یک سیاست خارجی مناسب و عاقلانه را تشکیل دهند، اما دلیل اساسی و ژرف‌تر دیگری برای عدم توانایی ایالات متحده برای مذاکره با ایران

با مشاهده افتضاح جاری در عراق، روز به روز این نظریه که ایالات متحده می‌تواند با مباران ایران دموکراسی را در آن حاکم کند، بیشتر مضحک و مسخره جلوه می‌کند

ایرانی‌ها بر این باورند که ایالات متحده می‌خواهد ایران را به چیزی میان یک متحد و مستعمره خود تبدیل کرده و نفت آن را غارت نموده و در خاک آن پایگاه‌های نظامی بسازد. این همان دلیل اصلی و حقیقی مداخله ایالات متحده در ۱۹۵۳ در ایران بود و دلیلی وجود ندارد که خلاف آن را باور کرده و فکر کنیم در اهداف ایالات متحده تغییری اساسی و ۱۸۰ درجه‌ای حاصل شده است

در ربع قرن گذشته وجود دارد. قشر سیاستمدار امریکا هرگز نتوانسته از شوک از دست دادن شاه و تحقیر ناشی از بحران گروگانگیری که به دنبال آن رخ داد، بیرون بیاید. آنها رژیم اسلامی کنونی را مسئول آن اقدام‌های خصمانه می‌دانند. به نظر می‌آید برخی در واشنگتن بیشتر مصمم به گرفتن انتقام دیرین و به تأخیر افتاده خود از ایران هستند تا ایجاد و برقراری رابطه‌ای تازه با دولت و ملت آن کشور.

تا زمانی که ایالات متحده نتواند این مانع و حصار روانی را پشت سر گذاشته و دست از لجبازی و خودداری از گفت‌وگوی جدی با ایران بردارد، هیچ بهبود واقعی در روابط حاصل نخواهد شد.

بحران فزاینده برنامه هسته‌ای ایران، انجام مذاکره و گفت‌وگو را بیش از هر زمان دیگری ضروری و حیاتی ساخته است. برای داشتن بخشی برای موفقیت، این مذاکرات باید مستقیم و دوجانبه باشند، زیرا تنها ایالات متحده این توانایی را دارد که تضمین‌های امنیتی لازم را که ایران

به‌عنوان بخشی از هرگونه توافقی در آینده خواهان آن خواهد بود، به آن کشور بدهد.

همچنین مذاکرات یادشده باید بی‌قید و شرط بوده و هر دو سو ترغیب شوند تا هرگونه مخالفت و نارضایتی خود را مطرح کنند. دیدار میان دیپلمات‌های امریکایی و ایرانی برای بحث و یافتن راه‌حل‌هایی برای بازگرداندن ثبات و آرامش به عراق، که نخستین دیدار از نوع خود از انقلاب اسلامی به این سو به‌شمار می‌رود، می‌تواند نقش راهگشا و تسهیل‌کننده گفت‌وگوهای گسترده‌تر را ایفا کند و هر دوسو این دیدارها را مثبت ارزیابی کرده‌اند، اما تنها هنگامی این دیدارها را واقعاً مثبت می‌توان ارزیابی کرد که به مذاکرات همه‌جانبه بینجامد.

یک مدل ایدئال برای چنین مذاکراتی می‌تواند سیاست اتخاذشده توسط ایالات متحده و چین در جریان بازسازی روابط فیما بین در دهه ۱۹۷۰ باشد. نخستین سندی که از روند یادشده حاصل شده، بیانیه شانگهای بود که به شکلی گمراه‌کننده ساده بود. در آن سند هیچ‌یک از دو طرف هیچ‌گونه تعهد و یا امتیازی جهت حصول سازش و مصالحه به طرف مقابل نداده بود. بیانیه یادشده صرفاً فهرستی از دغدغه‌ها و نگرانی‌های دو طرف و تعهد آنان به مذاکره جدی برای حل و فصل آنها بود. سندی مشابه می‌تواند شروع خوبی برای برقراری رابطه‌ای تازه میان ایالات متحده و ایران باشد.

این دو کشور چه چیزهایی را ممکن است به‌عنوان دغدغه‌های خود در مورد یکدیگر فهرست کنند؟

مسلماً ایالات متحده برنامه هسته‌ای ایران را در صدر فهرست یادشده قرار خواهد داد و به دنبال آن مسئله حمایت ایران از تروریسم بین‌الملل را مطرح خواهد کرد. ایران هم به‌نوبه خود موضوع اقدام‌های امریکا برای تضعیف و بی‌ثبات کردن رژیم آن کشور را پیش خواهد کشید. هر دو طرف بر این باورند که دیگری مسبب ادامه خشونت در خاورمیانه است.

اما ورای این مسائل و دیگر اختلاف‌های آشکار، ایالات متحده و ایران می‌توانند در بسیاری از زمینه‌ها با یکدیگر اشتراک نظر و منافع داشته باشند. قرار نیست این دو کشور همیشه دشمن یکدیگر باقی بمانند. در واقع آنها اهداف استراتژیک مشترک بسیاری دارند و حتی ممکن است بتوان آنها را به‌عنوان متحدان بالقوه تصور کرد. هر دوی آنها به‌شدت خواهان استقرار ثبات و آرامش در عراق و افغانستان هستند.

هر دو از جریان‌های تندرو و افراطی سنی مانند القاعده و طالبان متنفرند. هر دو به‌دلایل متفاوت،

خواهسان تأمین جریان پیوسته و پایدار نفت به بازارهای جهانی هستند. صنعت نفت ایران در وضعیتی مبهم و بحرانی قرار دارد و نیازمند دهها میلیارد دلار سرمایه‌گذاری است؛ ایالات متحده دارای ذخایر بزرگ مالی و پولی بوده و اشتباهی سیری‌ناپذیر برای نفت دارد.

امریکایی‌ها در برقراری رابطه‌ای تازه با ایران منافع بسیاری خواهند داشت، بویژه اگر این رابطه بتواند به بازگرداندن آرامش به منطقه خاورمیانه که اکنون از شدت تنش و دشمنی در حال انفجار است بینجامد، که البته ایران نیز از این مسئله منتفع خواهد شد. فاصله و شکاف موجود میان رژیم حاکم بر ایران و مردم آن کشور، مانند فاصله میان فقیر و غنی در ایران، پس از دهه‌ها اکنون به بیش از هر زمان دیگری افزایش یافته است. تورم، غیرقابل مهار و افسارگسیخته شده و بیکاری بویژه در میان جوانان فوق‌العاده بالاست.

آسب‌های اجتماعی مانند اعتیاد به مواد مخدر و روسپوگری در آستانه فراگیر شدن و شیوع گسترده قرار دارند. به دلیل کنترل‌ها و محدودیت‌های بازدارنده اعمال‌شده توسط دولت و عدم سرمایه‌گذاری خارجی، اقتصاد غیرنفتی تقریباً وجود خارجی ندارد. چرخه بی‌پایان حمله‌ها و اتهام‌های میان واشنگتن و تهران هر دوسو را از آزمودن اتخاذ رویکردی جدید که می‌تواند برای هر دو سودمند باشد بازداشته است.

اصلاً به‌طور قطع نمی‌توان گفت که حتماً مذاکرات همه‌جانبه میان ایالات متحده و ایران در نهایت به موفقیت خواهد انجامید. با این حال، دست روی دست گذاشتن و تلاش نکردن در این زمینه اشتباه تاریخی فاحشی خواهد بود.

با آغاز مذاکرات، تنها راهی که می‌تواند به موفقیت آن بینجامد، سازش و کوتاه آمدن و دادن امتیاز در برخی موارد است، چیزی که تاکنون هیچ‌یک از دو طرف تمایلی به پذیرش آن از خود نشان نداده‌اند. هر چند که این امر هدف اصلی هر مذاکره‌ای است. آغاز مذاکرات همه‌جانبه با ایران، پاداشی برای رفتار ناپسند آن نخواهد بود، بلکه تلاش در جهت یافتن راه‌حلی برای کاهش تنش و درگیری خطرناک و غیرقابل پیش‌بینی کنونی و کمک و مشارکت در حفظ و تأمین امنیت جهانی خواهد بود.

تنها در صورتی می‌توان منطقاً از ایران انتظار داشت که بلندپروازی‌های هسته‌ای‌اش را محدود کرده و یا کنار بگذارد که در ازای آن «پاداشی قابل توجه» دریافت کند که در آن دغدغه‌های امنیتی‌اش لحاظ شده باشند. این توافق احتمالاً نیازمند راه‌حلی خواهد بود که فراتر از مرزهای

ایران را دربرگیرد و آرایش امنیتی جدیدی را در خاورمیانه پدید آورد. منطقی نیست که از ایران خواسته شود تا درحالی که بزرگترین دشمن منطقه‌ای‌اش، اسرائیل و بزرگترین دشمنش در جهان، ایالات متحده به سلاح هسته‌ای مجهزند و همواره و آشکارا ایران را تهدید می‌کنند، برنامه هسته‌ای‌اش را کنار بگذارد. معاهده‌ای که می‌تواند به‌عنوان الگو در مذاکرات مدنظر قرار گیرد، معاهده امضا شده میان ایالات متحده و کره شمالی در سال ۲۰۰۷ است.

در ازای تعهد کره شمالی مبنی بر کنار گذاشتن قطعی و نهایی برنامه سلاح هسته‌ای‌اش، ایالات متحده پذیرفت تا در جهت برقراری روابط کامل دیپلماتیک با کره شمالی اقدام کرده، تحریم‌های اقتصادی علیه رژیم کره شمالی را کاهش داده، روند خارج کردن کره شمالی از فهرست حامیان جهانی تروریسم و از فهرست کشورهای که طبق قانون منع تجارت با دشمن، تجارت با آنان ممنوع است را آغاز کرده و گروه‌های کاری جهت مذاکره برای خلع سلاح



هسته‌ای منطقه و ایجاد مکانیزم جدیدی برای صلح و امنیت آسیای شمال شرقی تشکیل دهد.

اگر این اصول می‌توانند پایه حصول توافقی میان ایالات متحده و کره شمالی قرار گیرند، باید در مورد ایران که از قابلیت بالقوه بیشتری نسبت به کره شمالی برای تقویت - یا تضعیف - امنیت جهانی برخوردار است، نیز قابل کاربرد باشند. هر رویکرد جدید امریکا نسبت به ایران، جهت موفقیت در درازمدت، باید دربرگیرنده چیزی بیش از صرفاً گفت‌وگو و مذاکره با رژیم باشد. پیش از این که ایران یا هر کشور دیگری بتواند به ثبات و دموکراسی برسد، باید دارای طبقه متوسط قدرتمند و کارآمدی باشد. تسهیل و گسترش انواع تماس‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی با اقشار مختلف مردم در همه سطوح جامعه ایران، از فوری‌ترین و ضروری‌ترین منافع ایالات متحده است.

در یک فضای تازه، کمپانی‌ها و شرکت‌های تجاری ایالات متحده دیگر ممنوعیتی برای تجارت با ایران نخواهد داشت، بلکه تشویق به این کار خواهند شد. به‌جای اعمال محدودیت شدید بر تعداد ویزاهای صادره برای ایرانیان، ایالات متحده

همان‌طور که ناکامی‌های دردآور در عراق نشان داده‌اند، نمی‌توان دموکراسی را از خارج بر کشوری تحمیل کرد. دموکراسی یک انتخاب نیست، بلکه یک شیوه زندگی و رویکردی برای حل مسائل است. در هر جامعه‌ای آگاهی و توجه به ارزش‌های دموکراتیک آرام آرام رشد می‌کند. ایران برخلاف دیگر کشورهای همسایه‌اش، از زمان تدوین نخستین قانون اساسی‌اش در بیش از یک قرن پیش، حرکت به سوی دموکراسی را آغاز کرده است

خلاف آن را انجام خواهد داد و تا آنجا که ممکن است ایرانیان بیشتری را به ایالات متحده دعوت خواهد کرد و امریکایی‌ها را نیز به سفر ایران تشویق خواهد کرد، که از آن جمله می‌تواند به دانشجویان و استادان و حتی کشاورزان و سرمایه‌گذاران و نویسندگان و هنرمندان اشاره کرد.

ایران آمادگی کامل را برای بهره‌گیری از این نوع تعامل داراست. این کشور دارای جامعه‌ای مدنی و پویا که به‌شدت نیازمند و تشنه برقراری تماس و رابطه با جهان خارج است و نیز رویکرد و تفکری دموکراتیک به قدمت بیش از یک قرن است.

همان‌طور که ناکامی‌های دردآور در عراق نشان داده‌اند، نمی‌توان دموکراسی را از خارج بر کشوری تحمیل کرد. دموکراسی یک انتخاب نیست، بلکه یک شیوه زندگی و رویکردی برای حل مسائل است. در هر جامعه‌ای آگاهی و توجه به ارزش‌های دموکراتیک آرام‌آرام رشد می‌کند. ایران برخلاف دیگر کشورهای همسایه‌اش، از زمان تدوین نخستین قانون اساسی‌اش در بیش از یک قرن پیش، حرکت به‌سوی دموکراسی را آغاز کرده است.

قانون اساسی همیشه در ایران رعایت نشده است و انتخابات در ایران همیشه عادلانه نبوده‌اند، اما با این حال طی این مدت طولانی، مردم ایران به درک عمیقی از معنی دموکراسی رسیده‌اند، بسیاری شیفته و تشنه‌اند. در ایران بیش از هر کشور مسلمان دیگری زمینه تغییر دموکراتیک وجود دارد. شایان توجه است که بسیاری از مردم عادی ایران هنوز دارای کمی حسن‌تحسین و احترام نسبت به ارزش‌های ایالات متحده هستند. رهبران امریکا باید از این فرصت بالقوه بهره‌برداری کنند.

ایده حمله به ایران و نابودی نظام حاکم بر آن، فرضی به‌شدت خطرناک را در خود نهفته دارد؛ این‌که هر چه به‌دنبال آن رخ دهد یک بهبود و تغییر مثبت خواهد بود. تجربه دردناک ایرانی‌ها خلاف این را ثابت می‌کند. در اواخر دهه ۱۹۷۰ آنها از کمونیست‌ها و اصولگرایان مذهبی گرفته تا لیبرال‌های دوستدار مصدق، همه و همه با هم یک صدا و متحد شدند تا شاه را سرنگون کنند. علت این اقدام آنها این بود که فرض را بر این گذاشته بودند که هر رژیم بر سر کار بیاید بهتر از رژیم شاه خواهد بود. برخی در واشنگتن استدلال می‌کنند که هر رژیم جدیدی که در ایران بر سر کار بیاید، بهتر از نظام کنونی ایران خواهد بود. این افراد سخت در اشتباهند. حمله به ایران به احتمال بسیار آن کشور را به ورطه آشوب و هرج‌ومرج خواهد کشاند.

برخی در واشنگتن استدلال می‌کنند که هر رژیم جدیدی که در ایران بر سر کار بیاید، بهتر از نظام کنونی ایران خواهد بود. این افراد سخت در اشتباهند. حمله به ایران به احتمال بسیار آن کشور را به ورطه آشوب و هرج‌ومرج خواهد کشاند همانند آن چیزی که در عراق شاهدیم

امروزه با شدت گرفتن شعارها و حمله‌های لفظی بر ضد ایران در واشنگتن، ضروری و حیاتی است که امریکایی‌ها بفهمند آخرین حمله ایالات متحده به ایران تا چه حد فاجعه‌بار بوده است. شاید آنها در مورد این پرسش نیز تأمل کنند که ایالات متحده به‌دنبال این تاریخ مصیبت‌بار چه مسئولیت اخلاقی نسبت به ایران دارد

همانند آن چیزی که در عراق شاهدیم.

در چنان اغتشاش و هرج‌ومرجی، هیچ قدرت مرکزی نخواهد بود که تندروهای خشونت‌طلب را کنترل و مهار کند. از همه بدتر، این امکان هست که در میان این تندروهای افراطی تعدادی از متخصصان و دانشمندان هسته‌ای خشمگین ایرانی نیز وجود داشته باشند. در صورت حمله به ایران، احتمال این‌که ایرانیان دانش هسته‌ای و سلاح‌های کشتار جمعی را در اختیار گروه‌های تروریستی بگذارند بسیار بیشتر از حالا خواهد بود. بمباران تأسیسات هسته‌ای ایران - با این فرض که همه آنها یافته و نابود شوند - در بهترین حالت، راه‌حلی مقطعی خواهد بود. تقریباً به‌طور یقین می‌توان گفت این اقدام سبب پیدایش تهدیداتی به مراتب وحشتناک‌تر از آنچه امروز از سوی ایران

احساس می‌شود، خواهد شد. همان‌طور که رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، محمد البرادعی، اشاره کرده به ساختمان‌ها می‌توان حمله کرد و آنها را ویران کرد، ولی «شما دانش را نمی‌توانید بمباران کنید».

با منحرف کردن خشونت‌بار ایران از مسیر رسیدن به دموکراسی در ۱۹۵۳، ایالات متحده گردابی از آشوب و بی‌ثباتی پدید آورد که سال‌ها بعد از درون آن تهدیداتی که حتی در خواب هم نمی‌دیدیم، سر بر آوردند. سال‌ها تلاش همه‌جانبه امریکا برای منزوی کردن ایران، فشار آوردن بر آن و هشدار و تهدید مکرر این کشور نتوانسته هیچ تغییری در رفتار ایران پدید آورد. ادامه این تلاش‌ها معنایی به جز افزایش مداوم تنش جاری که برخی در واشنگتن معتقدند سرانجام به حمله نظامی خواهد انجامید، نخواهد داشت. چنین حمله‌ای دوران دیگری از مصیبت و آشوب را در ایران و منطقه رقم خواهد زد که این بار وحشت با چاشنی هسته‌ای نیز به آن افزوده خواهد شد.

عملیات آژاکس، نامی که CIA بر عملیات خود برای سرنگونی نخست‌وزیر دکتور محمد مصدق گذاشته بود، ترازوی توصیف‌ناپذیری را برای ایران به بار آورد که به‌نوبه خود به رشد تروریسم ضد امریکایی کمک کرد و در پایان، امنیت ایالات متحده را به‌شدت در معرض تهدید قرار داد. فصول چندانی در تاریخ قرن بیستم نداریم که به این خوبی مفهوم "Blowback" را نشان دهند. امروزه با شدت گرفتن شعارها و حمله‌های لفظی بر ضد ایران در واشنگتن، ضروری و حیاتی است که امریکایی‌ها بفهمند آخرین حمله ایالات متحده به ایران تا چه حد فاجعه‌بار بوده است. شاید آنها در مورد این پرسش نیز تأمل کنند که ایالات متحده به‌دنبال این تاریخ مصیبت‌بار چه مسئولیت اخلاقی نسبت به ایران دارد. با کنار گذاشتن یک ربع قرن نفرت و دشمنی امریکایی نسبت به چین، ریچارد نیکسون توانایی خود برای درک و تصور دگرگونی و آرایش دوباره توازن قوا در جهان را به نمایش گذاشت. قمار او روند تاریخ را دگرگون کرد. جهان به شدت نیازمند رهبری امریکایی با گستاخی و جسارت قابل مقایسه با جورج بوش البته در جهتی مثبت است، کسی که بتواند رابطه‌ای متفاوت از آنچه از ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) تاکنون میان ایران و ایالات متحده حاکم بوده را تصور کند.